

خیانت نورزیدند و به این سبب اصل قتل مرتدان شامل حال ایشان نمی‌گردد. حتی برخی از پیشوایان خوارج معتقد بودند که باید یهودیان و مسیحیان را با مسلمانان (خارجیان) متساوی-الحقوق دانست به شرط اینکه محمد (ص) را به پیامبری بشناسند و فقط قید کنند که «محمد برای اعراب پیامبر بود نه برای ما».

اباضیه معتدلتترین فرقه خوارج بود و نام این فرقه از عبدالله بن اباض مأخوذ است که در نیمه دوم قرن اول هجری (هفتم میلادی) می‌زیست. اباضیه علیه تعصبات مفرط ازرقیان و به ویژه برضد قتل اجباری همه غیرخارجیان به عنوان مرتد که مورد نظر ازرقیان بود قیام کردند. اباضیه با اینکه خلافت را غیر قانونی می‌شمردند با این وصف نسبت به مخالفت اموی یرخلاف ازرقیان آشتی ناپذیریشان پی‌گیر نبود.

بزرگترین قیام خارجیان ازرقی در عراق - قیامی که در عین حال علیه خلیفه اموی عبدالملک و برضد دشمن وی یا «ضد خلیفه» عبدالله بن زبیر و همچنین شیعیان متوجه بود - ۱۳ سال طول کشید (از ۶۸۴ تا ۶۹۷/۶۵۱ تا ۷۸۸ه). تواریخی که در منابع، ذکر شده تا حدی مغشوش و ضد و نقیض یکدیگر است. در اینجا تواریخی را که یو. ولهاوزن مشخص کرده به کار می‌بریم^۱. قبل از این قیام خارجیان چندین بار در بصره و کوفه خروج کردند (از سال ۴۱ هـ ۲۱-۶۶۱م) (در کوفه ۸۵۸-۶۷۷م).

در سال ۶۸۴ (۶۵ه) بصره و بخش سفلی عراق در دست عبدالله بن زبیر بود و ناحیه کوفه را شیعیان شورشی که مختار بن ابی عبید ثقفی (به گذشته رجوع شود) در رأس ایشان بود اشغال کردند و در بخش علیای عراق و جزیره لشکریان امویان مستقر بودند. ابن ازرق در رأس ۳۰۰ نفر قرار داشت که در ناحیه اهواز (در خوزستان) اردو زد. کانونهای خوارج شورشی در نقاط باتلاقی مشرق بصره و کرانه شرقی دجله (جوخه؟) و بر رود کارون قرار داشت. در سال ۶۸۴م (۶۵ه) خارجیان توانستند در یمامه و بحرین نیز مستقر شوند. در ناحیه اخیر الذکر نجد بن عامر حنفی از طرف خوارج به خلافت محل انتخاب شده بود. یکی از کارهای نجد بن عامر بود که ۴۰۰ نفر از بردگانی را که معاویه در اراضی خویش در یمامه اسکان داده بود آزاد کرد. خارجیان تا سال ۶۹۳ (۷۴ه) در این ناحیه باقی ماندند.

در این میان نافع بن ازرق در طی نبرد خونینی که نزدیک دولا ب بر رود کارون (عرب این رود را دجیل می‌خوانند) در گرفت هلاک شد (۶۶ه). ازرقیان به جای ابن ازرق، عبدالله بن ماحوز را به امامت و خلافت برگزیدند. بسیاری از ایرانیان که بیشتر روستایی بودند و علیه ستمگران، یعنی زمین‌داران عرب یرخاسته بودند، به ازرقیان پیوستند. دشمنان ازرقیان ایشان را

«جمعی او باش» می‌خواندند. ازرقیان در محل سلبری، مشرق رود کارون، از لشکریان ابن زبیر شکست خوردند. (در اواسط بهار سال ۶۶۷/۶۸۶م) عبدالله بن ماحوز در شمار کشتگان این حرب بود. ازرقیان شهر اهواز را تخلیه کرده به کوه‌های زاگروس عقب‌نشستند. ایشان پس از آنکه در نبرد سابور (شاپور) در فارس باری دیگر شکسته شدند به کرمان عقب‌نشینی کردند. کرمان کاملاً در زیر فرمان ازرقیان بود و پایگاه دائمی ایشان گشت.^۱

ازرقیان صفوف خویش را تکمیل و ضایعات را جبران کردند و مجدداً از طریق فارس و اهواز به سوی بصره روی آوردند. در بصره مصعب بن زبیر، برادر عبدالله بن زبیر، که او نیز ضد خلیفه بود با ایشان درگیر شد. ازرقیان به ناحیه ملابین (طیسفون) عقب‌نشستند و از آنجا از راه زاگروس باری دیگر به طرف ایران حرکت کردند و به‌ری دستبرد زدند و چند ماهی اصفهان را محاصره کردند ولی از عهده تسخیر آن شهر بر نیامدند. در ماه مه ۶۸۹م (اواسط بهار سال ۷۰هـ) ازرقیان قطری بن فجاجه مازنی شاعر مشهور را که مردی بی‌باک بود به خلافت برگزیدند. وی جنگاوران ازرقی را به کرمان برد. ازرقیان پس از استراحت و جبران ضایعات و تکمیل صفوف خویش مجدداً از رود کارون گذشته در کرانه شرقی شط‌العرب روبروی بصره اردو زدند. مهلب سردار مصعب بن زبیر، به محض شنیدن خبر شکست و هلاکت مصعب (پاییز سال ۶۹۱/۷۲هـ) جانب امویان را گرفت و این‌بار از طرف ایشان مبارزه با ازرقیان را دنبال کرد. ولی خلیفه عبدالملک فرماندهی را از او گرفت و به تناوب به دوتن از امویان داد. نخست به خالد و بعد به برادر وی عبدالعزیز. ازرقیان باری دیگر به کرمان عقب‌نشستند ولی در دارا بجرد (فارس) شکست فاحشی به عبدالعزیز وارد آوردند. وی بخش اعظم لشکریان خویش را ازدست داد و با چنان‌شتابی فرار اختیار کرد که زوجه زیبای وی به دست ازرقیان افتاد (و ایشان او را طبق اصول خویش به قتل رسانیدند). ازرقیان فراریان را تعقیب و خوزستان را اشغال کردند و به کرانه شط‌العرب رسیدند.

عملیات جنگی دنبال می‌شد و موفقت به تناوب گاه نصیب این و گاه آن می‌گردید. تا اینکه عبدالملک، حجاج بن یوسف را (در اواخر سال ۶۹۴/۶۵هـ) به حکومت نواحی شرقی خلافت منصوب کرد. حجاج سرداری داهی و مدیری فوق‌العاده قسی‌القلب و بیرحم بود و سیاست فتودالی و اشرافی امویان را با شدت و حدت مجری می‌ساخت. و اینکه مورخان غربی از قبیل یو... و لهاروزن، و ک. بکر، و آ. لامنس به ستایش او پرداخته «آرامش عراق» و «خصب و نعمت» آن ناحیه را در شمار خدمات او بر می‌شمرند، تصادف محض نیست.

حجاج واقعاً قیامهای مردم را در خون مستغرق ساخت و کارهای وسیعی در زمینه آبیاری

دو رود (فرات و دجله) و حوضه رود کارون انجام داد و شهر واسط را بر شط فرات بنا نهاد. جمع مبلغ خراج عراق (که در نیمه اول قرن ششم میلادی، به ۲۱۴ میلیون درهم سر می زده، و در عهد عمر اول به ۱۲۰ میلیون تقلیل یافته بود و در زمان معاویه تا ۱۰۰ میلیون تنزل کرده بود) در زمان وی به ۱۲۰ میلیون درهم بالغ گشت. ولی سوی دیگر این فعالیت‌های «عمرانی» و «آرام کننده» وی به قرار زیر بود: کشاورزان غیر عرب (نو مسلمانان) خراجی را که سابقاً فقط از غیر مسلمانان و اهل ذمه اخذ می شد می بایست بپردازند. روستاییان می بایست مهری سربی به گردن آویزند که محل اقامت ایشان بر آن نقر شده باشد تا نتوانند از ده به شهر رفته از زربار پرداخت خراج و کارهای اجباری مربوط به احیای نهرها و ساختمان شهرها و قلاع و عمارات دولتی شانه خالی کنند. روایت است که در مدت حکومت حجاج ۱۳۰ هزار نفر به دست دژخیمان هلاک شدند و به هنگام مرگ وی ۵۰ هزار مرد و ۳۰ هزار زن در زندانها محبوس بودند. حجاج مهلب را به فرماندهی لشکر یان اعزامی علیه ازرقیان منصوب کرد.

مهلب با نیرویی که از حیث شمار و تسلیحات بر ازرقیان برتری داشت ایشان را که به طرف فارس عقب می نشستند دنبال کرد و تا کازرون راند و در آنجا اردوگاه مستحکمی احداث کرد. ازرقیان پس از آنکه یکسال تمام سرگرم جنگهای اطراف سابور (شاپور) و استخر بودند، فارس را تخلیه کرده به کرمان (آغاز سال ۶۹۶ م/ ۷۷۷ هـ)، که از دیر باز در دست ایشان بود، عقب نشستند و جبرفت مرکز ستاد ایشان شد. یکسال و نیم دیگر هم مبارزه در آنجا ادامه داشت. حجاج به مهلب بدگمان شد که عمداً جنگ را به درازا می کشاند تا مقام فرماندهی را حفظ کرده از دست نهد. ولی ظاهراً مهلب حالت انتظار به خود گرفته و به بروز قحطی و امراض ساریه و نفاق در صفوف ازرقیان امید بسته بود. و در واقع هم در کرمان میان ازرقیان دوگانگی بروز کرد و دو گروه ایجاد شد: اکثر اعراب به این فجاء و فادار ماندند و حال آنکه هشت هزار نفر از «موالی» (ایرانیان)، که بخشی از اعراب نیز به ایشان پیوستند، پیشوای جدیدی به نام عبدربه برگزیدند.

بنابر برخی اخبار دو پیشوا به نام عبدربه وجود داشت. یکی صغیر و دیگری کبیر. میان دو گروه کار بزد و خوردهای خونین کشید. این فجاء به اتفاق اعراب و فادار به نحویشتن به طبرستان (اکنون مازندران) رفت. «موالی» که با عبدربه صغیر در کرمان باقی مانده بودند پس از مبارزه‌ای ششماه از جنگیان مهلب شکست خورده، تقریباً همه نابود شدند (پایز سال ۷۹۷ م/ ۸۱۸ هـ). شایان توجه است که در اردوگاه ازرقیان نفاق میان اعراب و ایرانیان - به رغم اصل مساوات همه «مؤمنان» صرف نظر از تعلق قومی و نژادی ایشان، اصلی که مورد قبول خارجیان بود -

بروز کرد.

اعراب ازرقمی که به طبرستان رفته بودند ظاهراً امید داشتند که مدتی مدید در آن ناحیه بر جنگل و کوهستانی استقرار یابند. ولی روستاییان محل نسبت به ایشان حسن توجهی نشان ندادند، زیرا در آن زمان روستاییان مزبور همه زرتشتی بودند. و ازرقیان جز به (مالیات سرانه) هنگفتی برایشان بستند و آنان را از خود رماندند. علیه ازرقیان مستقر در طبرستان لشکری فرستاده شد. ازرقیان در دره‌ای منتهی به مرفق شدند و این فجااه هلاک شد. عیدین هلال، هم‌زمان این فجااه بادسته خویش به یکی از قلاع کوهستانی قومس پناه برد. ازرقیانی که در آن محل متحصن بودند محاصره شدند. و سرانجام بر اثر قحطی، از فرط گرسنگی و تباهی از قلعه بیرون آمده همه هلاک شدند (۵۷۸/۴۶۹۷).

پیش از قلع و قمع قیام ازرقیان، خوارج در بخش علیای شط دجله شورش کردند. بیست سال بود که پیشوای روحانی خوارج صفریه محلی، یعنی صالح بن مسرح، که در نظر ایشان از اولیاء الله بود، مشغول تبلیغ بود و مردم را دعوت می‌کرد که «به نام خداوند جهاد کنند و کین خود را از حکومت متمکنان به خاطر جناباتی که ایشان علیه مردم مرتکب شده‌اند، بخواهند و بسا 'امامان کاذب' (= امویان) و طرفداران خدانشناس ایشان حرب کنند». در اواسط بهار سال ۵۷۶ (مه ۶۹۵) خارجیان در داراب خروج کردند. در آغاز بیش از ۱۲۵ نفر نبودند ولی شمار ایشان به سرعت افزایش یافت. حجاج ۴ هزار سپاهی علیه قیام‌کنندگان گسیل داشت. صالح در پیکار کشته شد. شیب‌بن یزید شیبانی که رهبری داهی بسود جانشین وی گشت. وی شیوه‌ای جنگی را که از لحاظ قیام‌کنندگان باموفقیت آمیخته بود برگزید. به این معنی که خارجیان بر حسب وضع و موقعیت خویش گاه به صورت دستجات بسیار قابل تحرك و كوچك چسبیدی ۲۰۰-۱۰۰ نفری وارد عمل می‌شدند و گاه همه به یکدیگر ملحق شده با دشمن نبرد می‌کردند. خزائن دولتی غارت شد و وصول مالیات به خزانه موقوف گشت. در آن ایام خارجیان در عراق وسطی، بین کوفه و مداین و بخش جوخه، بر رود دجله که قدیمی‌ترین مرکز خوارج بود فعالیت می‌کردند. در تابستان سال ۶۹۶م (۵۷۷ هـ) خارجیان مداین را مسخر کرده در آنجا مستقر و استوار گشتند. حجاج به شتاب لشکری گرد آورد، ولی خارجیان نیروی او را متفرق ساختند و از شط فرات گذشته در جوار کوفه اردو زدند. حجاج نمی‌توانست به کوفیان، که نمی‌خواستند به خاطر او جنگ کنند، امید و استظهار داشته باشد. و فقط به یاری نیروی امدادی که از شام به او رسید خارجیان را دفع کرد.

در پاییز سال ۶۹۶م (۵۷۷ هـ) شیب‌بن که در دو پیکار تلفات بسیار به لشکرانش وارد آمده بود تصمیم گرفت به کرمان عقب‌نشینی کند، تا در آنجا به ازرقیان پیوندد. شیب‌بن به هنگام عبور از رود کارون و انتقال لشکر خویش نفر آخری بود که خواست از جسر بگذرد که ناگهان اسبش

رم کرد و شیبب که زدهی سنگین بر تن داشت در آب افتاد و غرق شد.

بنابه منابع موجود، شیبب بن یزید از لحاظ قامت و نیروی جسمانی و مردانگی بر همه هم‌زمان خویش سر بود. وی واجد صفت انساندوستی و نوع‌پروری نیز بوده، بارها اسیران را از عواقب قزاقین خارجیان مبنی بر قتل مرتدان یا «استعراض» نجات داد و امکان فرار به ایشان می‌داد و هم‌زمانش بدین سبب مذمتش می‌کردند. مسیحیان عراق خود در صفوف لشکر یان شیبب در نیامدند ولی به وسایل گوناگون یاریش می‌کردند. او سود جو نیز نبود. يك بار پول را که بر قاطر بود و پس از تصرف خزانه سهم او شده بود از پشت اشتر به نهر افکند. در لشکر کشیها مادرش که اصلاً یونانی بود و در گذشته اسیر شده بود، و همچنین همسرش (که به هنگام حمله لشکر حجاج به اردوگاه خارجیان در زیر حصار کوفه هلاک شد) همراهیش می‌کردند. پس از مرگ شیبب قیام خارجیان به سرعت فرو نشانده شد. (۹۸/۶۷۸).

در هر دو شرحی که از قیامهای خوارج داده شد، چیزی که موجب شگفتی است همان وسعت دایرة شورش و شهادت و دلبری و اراده حیرت انگیز شورشیان در مبارزه است. و بزرگی عامه بودن این شورشهای خارجی که از ۶۸۴ تا ۶۹۷ م/ ۶۵ تا ۷۸ هجری قمری وقوع یافتند و به طور کلی روستایی بودن آنها مورد تردید نیست. در عین حال تعصبات دینی خارجیان جنبه ضعف این قیامها را تشکیل می‌داد، زیرا که ایشان همه مسلمانان غیر خارجی را دشمن و مرتد می‌دانستند. خوارج بدین طریق خویشان را از مساعدت و پشتیبانی عامه بدویان و روستاییان و مستمندان شهری محروم می‌ساختند.

۱. آ. بلیایف چنین می‌نویسد «تعصبات شدید این مبارزان سرسخت، ولی بسیار محدود الفکر، منجر بنان شده که نه تنها علیه مقامات خلافت مبارزه بیرحمانه‌ای می‌کردند، بلکه بر ضد مردم مسلمان که شریک معتقدات مذهبی و نظرهای سیاسی ایشان نبودند نیز به نزاع برخاستند. غالباً مردم زحمتکش را از پای درمی‌آوردند و به زنان و کودکان رحم نمی‌کردند. این یکی از علل ضعف نهضت خوارج بود و تا حدی توجیه موفقیت نسبی و نه کامل آن نیز در همین علت نهفته است. خارجیان با اینکه علیه ظلم و بهره‌کشی برخاسته بودند، معیناً تعصبات مذهبی ایشان باعث ایجاد نفاق میان زحمتکشان می‌گردید و مانع مبارزه مشترك ایشان علیه بهره‌کشی قنودالی و دستگاه خلافت می‌شد». اختلافات داخلی و تقسیم به فرق و فرق فرعی نیز نهضت خارجی را سخت ناتوان می‌کرد. در قرن دوازدهم میلادی (ششم هجری) شهرستانی هشت فرقه خارجی را بر می‌شمرد. و حتی زمانی بیست فرقه وجود داشته است.

با این وصف در سراسر قرن هشتم میلادی (دوم هجری) خوارج هنوز نیروی سیاسی عظیمی را تشکیل می‌دادند. مرکز ایشان در نواحی بربر نشین افریقا و عربستان غربی و عمان (اباضیه) و نواحی موصل و جوخه؟ (بر رود دجله) و خوزستان و خراسان و سیستان قرار داشته. خوارج دائماً قیام می‌کردند. و در طی این شورشها برخی از فرق خارجی یرچم سفید داشتند و بعضی دیگر پرچم سیاه. یکی از این قیامها شورش حادث بن سریج در خراسان بود (۸۱۱۶ / ۷۳۴م)^۱.

در زمان مروان دوم، آخرین خلیفه اموی، (از ۷۴۴ تا ۷۵۰م حکومت کرد / ۱۲۷ تا ۱۳۲هـ) که مردی آهنین اراده و بسیار بیرحم بود، در سال ۷۴۴م / ۱۲۷هـ خارجیان شورش عظیمی در عراق برپا کردند که ضحاک بن قیس در رأس آن قرار داشت. شورشبان کوفه و واسط را گرفتند (۸۱۲۸ / ۷۴۵م). روایت است که یکسال بعد شمار لشکریان شورشی به ۱۲۰ هزار نفر رسید. در میان ایشان، بسیاری زنان بودند که زره پوشیده دوش به دوش مردان پیکار می‌کردند. ضحاک موصل را اشغال کرد و لشکریان عبدالله فرزند مروان دوم را شکست داد و منهزم ساخت و عبدالله را در نصیبین محاصره کرد. مروان دوم بشخصه به سوی جزیره حرکت کرد و خارجیان را طی پیکار خونینی که در «کفر توثا» وقوع یافت تارومار کرد. ضحاک در نبرد از پای درآمد (سپتامبر ۷۴۶م / آخر تابستان ۸۱۲۹). خوارج موصل و کوفه را از دست دادند. ولی هنوز ۴۰ هزار مسرد جنگی برای ایشان باقی مانده بود و از طریق حلوان و خوزستان به فارس عقب نشینی کردند. سرانجام در آنجا شکست خورده متفرق گشتند (۷۴۷م / ۸۱۳۰هـ)^۲. یو. ولهاوزن خاطر نشان می‌کند که در قرن اول هجری (هفتم میلادی) خارجیان با نیروهای بالنبه انک (گروههای صدنفری و هزارنفری) وارد کارزار می‌شدند ولی اکنون در قیامهای ایشان توده‌های عظیمی (دهها و صدها هزار نفر) مجتمع شده شرکت می‌کردند. وی این پدیده را چنین توجیه می‌کند که خارجیان (شاید باعبرت از تجارب گذشته) اکنون از روی میل افرادی را که عقیده‌شان با آنان متفاوت بود می‌پذیرفتند^۳. شورشهای خوارج از کلان‌خلافت اموی را سخت متزلزل ساخت. تقریباً همزمان با قیام خوارج، شیعیان کوفه که تقریباً همه ایرانی بودند در تحت ریاست زید، فرزند زین العابدین (ع) امام چهارم شیعه و نواده حسین بن علی (ع)، شورش کردند (اول پاییز سال ۱۲۷هـ / اکتبر ۷۴۴م)، ولی اکثریت شیعه عراق در این قیام شرکت نجستند. مقدمات این شورش آنچنانکه باید و شاید فراهم نشده بود و به سرعت فرونشاند شد.

هم از قرن هشتم میلادی (قرن دوم هجری) سیستان کانون عمده خارجیان در ایران گشت. خارجیان آنجا بارها روستاییان را به قیام واداشتند. در فاصله بین قرنهای هشتم و نهم میلادی (دوم

۱- برای جزئیات رجوع شود به: و. و. پارتولد، «ترکستان»، ص ۲۴۸ و بعد. ۲- طبری، سری ۲، ص ۱۸۹۷ و بعد؛ ابن الاثیر، مجلد ۵، ص ۲۵۴ و بعد.

۳- J. Wellhausen "Die religiös - politischen Oppositionsparteien..." ص ۵۱

وسوم هجری) حمزة بن اترك (آذرك) خارجی شورش عظیمی در سیستان به راه انداخت. شورشهای خارجی در سیستان تا قرن سوم هجری (نهم میلادی) و بعد نیز جریان داشت^۱. بنا به گفته یاقوت حموی، جغرافیدان و سیاح مشهور، حتی در ربع اول قرن هفتم هجری (سیزدهم میلادی) در سیستان عده کثیری خارجی می زیستند که آشکارا به مذهب خویش مؤمن بودند. همه نفوس شهر را که به را خارجیان تشکیل می دادند^۲. ظاهراً خارجیان در آن زمان به صورت فرقه مسالمت کاری در آمده بودند. و خوارج محل به امانت و دیانت و عدالت شهرت داشتند. یاقوت داستان جالب توجهی را از قول بازرگانی نقل می کند. بازرگان به سیستان آمده بود و وارد دکه پیشه وری شده که چیزی ابتیاع کند. و بر سر بهای آن چیز چانه زد. پیشه وری به ملایمت گفت: «برادر، بدان که من خارجیم و بدین سبب هرگز از راه عدالت و راستی منحرف نمی شوم و شرم دارم که کوچکترین زیان تو را سبب شوم.» بازرگان مزبور از دیگر مردم سیستان بها پرسید و به صحت گفتار آن پیشه وری مدعین شد. خارجیان سیستان اصل مساعدت متقابل و نیکوکاری را به میزان وسیعی نسبت به یکدیگر معمول می داشتند. بنا به گفته یاقوت در هیچ جا همچون سیستان خارجی به فقیران با جود و همت کمک نمی کردند و از ضعیفان دفاع نمی نمودند^۳.

خوارج ازرقی آشتی ناپذیر مدتی مدید وجود داشتند^۴ و در قیام عظیم سیاهپوستان افریقایی (که اصطلاحاً قیام زنجیان نامیده می شود) در بخش سفلی عراق و خوزستان شرکت جستند. قیامی که بنویان قنبر و روستایان نیز بدان پیوستند. این قیام ۱۴ سال طول کشید و ارکان خلافت عباسی را به لرزه در آورد. پیشوای این قیام خارجی بود ازرقی به نام علی بن محمد که بیشتر به لقب «صاحب الزنج» یا «خلیفه الزنج» مشهور است^۵.

در آغاز قرن دوم هجری (هشتم میلادی) يك حزب مذهبی ضد اموی دیگر نیز پدید آمد. اینان هواخواهان خاندان عباسی از طایفه قریش بودند. عباسیان اخلاف عباس بن عبدالمطلب عم پیامبر شمرده می شدند^۶. عباسیان در زمان خلافت امویان، با اینکه از دستگاه قدرت برکنار بودند، زمین داران کلانی محسوب می شدند و به سبب قرابت با پیامبر از احترام عامه برخوردار بودند. عباسیان و به ویژه نتیجه عباس یعنی محمد بن علی بن عبدالله بن عباس که شخصی عاقل و بااراده بود، شروع به تبلیغاتی میان مردم کرد و می گفت فقط اخلاف عباس که اعضای خانواده پیامبرند حق

۱- رجوع شود به: ت. کادیروف، [قدیراف] «تاریخ نهضت های روستایی در ماوراءالنهر و خراسان در قرن هفتم و نهم میلادی»، (دوم سوم هجری). ۲- یاقوت، معجم البلدان، مجلد ۳، ص ۴۲ - ۳ همانجا.

۳- درباره خارجیان و قیامهای ایشان در قرنهای هفتم و هشتم میلادی (اول و دوم هجری) گذشته از اترساق- الذکر و ولهاوزن رجوع شود به: J. Wellhausen. Das Arabische Reich und sein Sturz. ۴- یلیایف «فرق مذهبی اسلامی»، ص ۳۰-۲۸.

۵- درباره قیام زنج رجوع شود به: Th. Nöldeke. «Ein Sklavenkrieg im Orient.», ۱۵۲-۱۵۴. ۶- درباره وی رجوع شود به مقدمه.

خلافت دارند نه امویان، که نسبت به محمد (ص) بیگانه‌اند و بازماندگان دشمنان وی یعنی ابوسفیان و حکم‌اند.

پایگاه اجتماعی امویان محدود بود. و نه تنها قشرهای وسیع بدویان و روستاییان و طبقات پایین شهری از ایشان متفر بودند، بلکه بسیاری از دستجات بزرگان زمین‌دار به‌ویژه دهقانان ایرانی و همچنین اعراب هواخواه حکومت دینی (در مدینه و دیگر جاها) و طرفداران خلافت علویان (شیعیان) و عباسیان نیز از ایشان ناخشنود بودند. برعکس علویان غیر فعال [۸۱] در میان عباسیان و هواخواهان ایشان سیاستمداران دوراندیش و فعال وجود داشتند. در ربع اول قرن دوم هجری (هشتم میلادی) سازمان مخفی طرفداران عباسیان تکوین یافت و مرکز آن در کوفه بود. مرد ایرانی جدی و باهمت به نام بکیر بن ماهان^۱ از طرف محمد بن علی عباسی، رهبری سازمان مزبور را به‌عهده گرفت. در نقاط مختلف تبلیغ و دعوت به‌سود عباسیان صورت می‌گرفت. و سازمانهای محلی تشکیل می‌شد و به‌رغم توقیفها و تضيیقات و سیاستها شور هواخواهان ایشان روز بروز افزون می‌گردید. مبلغان می‌کوشیدند تا همه ناراضیان اعم از عرب و غیرعرب و شیعه و خارجی و حتی غیرمسلمانان^۲ را به‌سوی عباسیان جلب کنند. ابوهاشم (فرزند محمد بن الحنفیه) که امام یکی از فرق شیعه (کیسانیه) بود، به هواخواهان «دعوت» پیوست وی به‌هنگام مرگ گفت که پس از او امامت به‌فرزندان عباس می‌رسد. فرستادگان عباسیان به‌عامه خلق چنین تلقین می‌کردند که چون خلافت به‌عباسیان رسد مسلمانان از خراج معاف خواهند شد و جزیه و خراج از غیر مسلمانان تا حد معتدلی تنزل خواهد کرد و همه روستاییان از کار اجباری و ینگار معفو خواهند بود. ولی شیوه اتکا به‌توده‌های وسیع خلق ممکن بود خطری را از لحاظ عباسیان در برداشته باشد، به‌این معنی که مردم دعاوی اجتماعی خویشان را پیش بکشند. و چنین شد. مثلاً یکی از مبلغان به‌نام خداش که به‌خراسان اعزام شده بود شروع کرد تا در تحت لقاؤه دعوت عباسی به‌تبلیغ افکار قدیمی مزدک - در برابری اجتماعی و مالکیت عموم نسبت به‌اراضی - بپردازد.

شورش‌های که به‌سود عباسیان (در ۷۵۰ - ۷۴۷/۱۳۳ - ۱۳۰ هـ) در خراسان صورت گرفت در تاریخ طبری و بسیاری منابع دیگر شرح داده شده است. و ضمناً بسیاری از جزئیات که در روایت مختصر تألیف طبری که در دست است (چاپ دگوتیه - (دخویه) ۳ محفوظ نمانده در اثر تاریخی مورخ مجهول عرب آغاز قرن یازدهم میلادی (پنجم هجری) منقول است. مؤلف

۱- درباره فعالیت او رجوع شود به: طبری، سری ۲، ص ۱۴۶۷ و به: ابن‌الاثیر، مجلد ۵، ص ۹۳-۱۰۱ و به: ۲- رجوع شود به: و. و. بارثولد «ترکستان» ص ۲۵۱. آ. یو. باکو بوسکی «تاریخ جمهوری شوروی از پاکستان» مجلد ۱ ص ۱۷۸-۱۸۴ B. Spuler, Iran in frühislamischer Zeite... ۳- طبری، سری ۲، ص ۱۲۴۹ و به: ۴

مزبور از نسخه کامل تاریخ طبری که به دست ما رسیده استفاده کرده است. تألیف مجهول المؤلف مزبور را و. ای. بلبایف^۱ کشف کرده و در دسترس دانشمندان نهاده است و اندکی پیش چاپ شده است.^۲

درباره اصل و تبار پیشوای شورش، یعنی ابومسلم، روایات گوناگون وجود دارد^۳ و همه در یک نکته متفقند که وی در جوانی بنده بوده. ابومسلم به زندان برای دین خود خویشت، عیسی بن معقل، رفته بود که در آنجا بابکیر بن ماهان آشنا شد (هر دو - عیسی و بابکیر - به تهمت طرفداری از عباسیان زندانی شده بودند) و بابکیر وی را واجد استعداد فوق العاده یافت. بابکیر پس از خروج از زندان ابومسلم را به ۴۰۰ درهم خرید و به ابراهیم بن محمد عباسی بخشید. ابراهیم ابومسلم را آزاد کرده مولای خویش ساخت و به سمت فرستاده خود به واحة مرو گسیل داشت تا مقدمات قیام را فراهم کند. در روز معهود (۲۵ رمضان ۱۲۹ هـ = ۹ ژوئیه ۷۴۷ م) برای اعلام به شورشیان آنها را فراخواند و چهار هزار تن گرد آمدند که همه به لباس سیاه ملبس بودند و علمهای سیاه^۴ برافراشتند و در آن واحد در سراسر شمال خراسان تیره شورش برافروخته شد. روستاییان ایرانی توده اصلی قیام کنندگان را تشکیل می دادند و به سوی ابومسلم روی آوردند. در یک روز مردم - عده که به نزد او آمدند^۵، ولی پیشوران و زمین داران - دهقانان - محلی ایرانی نیز به وی می پیوستند. اعراب قبایل جنوب عربستان (یعنیان) که از خلیفه مروان دوم ناراضی بودند و بسیاری از بندگان (برای ایشان شعبه ویژه ای در اردوگاه ابومسلم مشخص شده بود) نیز به وی ملحق شدند و خداوندان این بندگان، علیه حضور غلامان خویش در اردوگاه اعتراض کردند. ابومسلم گفت جارچی در اردوگاه جار بزند که «امیر فرموده که شما به نزد صاحبان خود باز گردید». و چون بندگان نیز به نوبه خویش اعتراض کردند ابومسلم اظهار داشت که «جارچی درست گفته که ایشان (بندگان) به نزد صاحبانشان باز گردند. ولی بگو که، صاحبان شما اعضای خاندان محمدی هستند (یعنی عباسیان^۶)» و به این طریق بندگان در اردوگاه قیام کنندگان باقی ماندند.

از لحاظ دینی نیز ترکیب شورشیان بسیار گوناگون و رنگارنگ بود. گذشته از سنیان عده ای از شیعیان کبسانیه و خوارج سیستانی^۷ و فرقه زرتشتی خریمان نیز به شورشیان پیوستند. عامه روستاییان و پیشوران و بردگان، نه به خاطر عباسیان بلکه به امید نجات از ظلم و ستم، سلاح

۱- و. ای. بلبایف. نسخه خطی مجهول المؤلف از مجموعه T. اوپوف در موزه آسیایی. ۲- تألیف عربی مجهول المؤلف قرن یازدهم میلادی (پنجم هجری) متن عربی ورق b ۲۴۹ رید. ترجمه ص ۸۵ رید.
 ۳- تألیف عربی مجهول المؤلف قرن یازدهم میلادی (پنجم هجری) متن عربی ورقهای ۲۶۲۸ - ۲۵۹۸ ترجمه ص ۱۰۵-۹۶.
 ۴- رنگ سیاه را عباسیان رسماً برگزیده بودند. ۵- طبری، ص ۲، ۱۹۵.
 ۶- تألیف مجهول المؤلف عربی قرن یازدهم میلادی (پنجم هجری) متن عربی، ورقهای ۲۶۴۵-۲۶۴۲ ترجمه ص ۱۰۴.
 ۷- رجوع شود به: بارتولد، «قرکستان» ص ۲۵۲.

برداشته بودند. بدین سبب نام مدعی خلافت یعنی ابراهیم امام را برای هر کسی مکشوف نمی ساختند. از بیشتر تازه واردان خواسته می شد تا سوگندی بیعتی، بدون ذکر نام کسی با عبارت «للمؤمن آل محمد» یاد کنند.^۱ علت این عمل پیش از هر چیز جلب شیعیان و اعضای خاندان علوی به نهضت بود. بدین سبب به مردم می گفتند که قیام برای دفاع از حقوق خاندان محمد (ص) یعنی خاندان هاشمی آغاز شده و اصطلاح کلی خاندان هاشمی در عین حال شامل عباسیان و علویان، هردو، می گردید. واقعاً بسیاری از شیعیان به قیام کنندگان پیوستند. شخص ابومسلم نسبت به کوششها و دعاوی قشرهای پایین خلق حسن توجه داشت. و به دیگر سخن، بیشتر همگام موقت فرقه عباسیان شده بود و کمتر عامل وفادار ایشان می توان شمرده. قیام به صورت يك جنگ داخلی واقعی درآمد و سرزمینهای ایران و عراق را فرا گرفت. لشکریان اموی که در نزدیکی طوس و در گرگان و نهاوند و بر کرانه رود زاب بزرگ شکست خوره بودند در ژانویه ۷۵۰ (اول زمستان ۱۳۲ هـ) از مقاومت دست کشیدند. نام ابوالعباس سفاح عباسی در مسجد کوفه به خلافت اعلام شد.

بدین طریق خلافت عباسی پدید آمد (۱۲۵۸-۱۲۷۵/۱۳۲ تا ۸۶۵۶ هـ).^۲ سفاح (از ۷۵۰ تا ۷۵۴/۱۳۲ تا ۸۳۷ هـ حکومت کرد) و برادر او ابوجعفر المنصور (از ۷۵۴ تا ۷۷۵/۱۳۷ تا ۸۵۹ هـ حکومت کرد) نخستین خلفای عباسی بوده اند. عباسیان پس از استقرار بر سریر خلافت دیگر لازم ندانستند عامه ناس را بازی و فریب دهند و نوبدهای پیشین عوام فریبانه خویش را مجری نساختند. و پس از آنکه برای رسیدن به قدرت و حکومت از قیام خلق استفاده کردند آشکارا روش اشراف نشانه‌ای را در سیاست پیش گرفتند. عباسیان با عجله خواستند گریبان خویش را از جنگ هم‌زمان پیشین خویش‌رهای دهند، زیرا از وجهه مقبولیت عامه ایشان بیم داشتند. حسن توجه ابومسلم نسبت به دعاوی عامه ناس مشهور و معلوم بود. هنگامی که ابومسلم برای ادای مراسم حج به مکه رفته از طریق عراق بازمی گشت، خلیفه وی را به تاختگاه خویش فراخواند. و باین عمل دامی برای وی گشود. ابومسلم پس از ورود به دربار خلافت مقتول گردید (فوریه سال ۷۵۵/۱۳۸ هـ) قتل او باعث انزجار و نفرت مردم و روستاییان ایران گشت. خرم‌دینان وی را همچون مظهر خداوند محترم داشتند. پیشوایان قیامهای روستایی در ایران و آسیای میانه (قیامها را نه تنها خرم‌دینان بلکه شیعیان نیز رهبری می کردند)^۳ خویش را از پیروان ابومسلم و دنبال کنندگان امر وی معرفی می کردند.

۱- تألیف مجهول المؤلف عربی قرن نازدهم میلادی (پنجم هجری) متن عربی، ورق ۳۸۵ب: «للمؤمن آل محمد» ترجمه ص ۱۳۵. ۲- باوقفهای از ۹۴۵ تا ۱۱۳۲ هـ (۲۳۴ تا ۱۸۲۷ هـ) که خلفای عباسی عملاً از قدرت سیاسی محروم شده بودند و حکومت واقعی نخست به دست آل بویه و پس از آن سلجوقیان بود است (از ۱۰۵۵/۴۴۷ هـ). ۳- ر. و. بارتولد «ترکستان» ص ۲۵۵ (با اشاره به نظام الملك)، ص ۲۰۴ و ۱۹۹.

نتایج و عواقب قیام ۷۴۹ - ۷۴۷ م (۱۳۰ تا ۱۳۲ هـ) و استقرار خلافت عباسیان از لحاظ تاریخ اجتماعی ایران و تاریخ اسلام در ایران بسیار عظیم بود. نخست اینکه پیروزی عباسیان به معنی تحکیم نظامات فتووالی و زمین‌داری کلان بود. توده‌های مردم نه تنها چیزی به دست نیاوردند، بلکه مالیاتها و یغارهای ایشان در زمان خلیفه منصور بیش از پیش شد. نارضایی روستاییان به صورت یک سلسله عصیانها بروز کرد. این شورشها در زیر لوای سرخ، یا پرچمهای سفید فرق‌گو ناگون خارجی، یا پرچم سبز شیعیان وقوع می‌یافت. تاریخ ایران در نیمه دوم قرن هشتم میلادی (دوم هجری) و نیمه اول قرن نهم میلادی (سوم هجری) در زیر لوای قیامهای روستایی علیه عباسیان جریان یافت.

نتیجه دیگر پیروزی عباسیان عبارت بود از تفکیک و تجدید حدود بین فرق‌گو ناگون مذهبی و سیاسی اسلامی. یعنی مرز میان فرق مختلف شیعه و خوارج از یک سو و مذاهب سنی از طرف دیگر معین گشت و مذهب سنت و جماعت به طور قطع به صورت معتقدات و مذهب رسمی دولت فتووالی خلفا در آمد. و گرچه در واقع و نفس الامر خلافت عباسیان نیز مانند خلافت امویان دولتی غیر دینی بود، با این وصف ایشان می‌کوشیدند تا رنگ حکومت دینی را به قدرت خویش بدهند. عده‌ای از فقیهان را به دور خویش گرد آوردند و اینان خلیفه عباسی را همچون صدر و پیشوای مجتهدان می‌شمردند. در عین حال عباسیان، شیعیان کیمانه را که در زمان قیام از ایشان پشتیبانی کرده بودند سخت تار و مار کردند و دیگر شیعیان را از خویشان راندند. خلفای عباسی تا زمانی که اعضای خاندان علوی فعالیتی بروز نمی‌دادند کاری به ایشان نداشتند، ولی جاسوسان بسیار بر آنان گماشته بودند و دقیقانه اعمال ایشان را تحت نظر داشتند و به محض کوچکترین سوءظنی بازداشت و یا مسمومشان می‌کردند.

فرق‌گو ناگون شیعه با خلافت عباسیان به مخالفت برخاستند و بدین سبب در بسیاری از موارد، از پشتیبانی عامه مردم بهره‌مند شدند^۱.

نتیجه سوم پیروزی عباسیان «استعجام» یا «ایرانی شدن» خلافت بود (کلمه عربی «استعجام» از ریشه «عجم» که جمع آن «اعاجم» می‌شود، در آغاز به معنی «فساقد سخن» و «لال و گنگ» بوده - برابر کلمه «نمسی» [که روسها در مورد آلمانیها به کار می‌برند] - ولی زان پس کلمه «عجم» بیشتر به ایرانیان اطلاق می‌شد). عباسیان مرهون بزرگان زمین‌دار ایرانی - یا دهقانان - بودند. اینان به هنگام قیام سال ۷۴۷ - ۷۴۹ م (۱۳۰ تا ۱۳۲ هـ) به عباسیان مساعدت بسیار کرده بودند. عباسیان خواستند در مقام حق‌شناسی برآمده تلافی کنند. از این رو در دستگاه دولت مقامات عالی به بسیار به ایشان تقویض نمودند. از آن

زمان دستگاه خلافت رنگ نیمه ایرانی به خود گرفت (گرچه زبان رسمی دولت و فرهنگ و دین عربی بود) و بسیاری از سنن و رسوم دولتمناری عهد ساسانیان را پذیرفتند. این شیوه رفتار، میان دهقانان ایرانی و خلافت عباسی آشنی و مصالحه‌های پدید آورد و بسیاری از ایشان که پیشتر در کیش زرتشتی پایداری کرده بودند به طیب خاطر اسلام آوردند و مذهب سنت و جماعت را پذیرفتند. از آن زمان سنی‌گری به صورت معتقدات و ایدئولوژی طبقاتی قشودالهای ایران درآمد و تشیع به شکل معتقدات سیاسی - و در بسیاری از موارد اجتماعی - مخالفان تبدیل یافت. و تا پایان قرن پانزدهم میلادی (نهم هجری) و تأسیس دولت صفوی این وضع ادامه داشت.



تعالیم و تشریفات دینی اسلامی

پیشتر از جنبه التقاطی اسلام سخن گفتیم... چون اسلام در جامعه اعراب شمالی و در آغاز قرن هفتم میلادی (اول هجری) در تحت شرایط اجتماعی بالنسبه بدوی (در آن زمان جامعه طبقاتی می‌رفت تکوین یابد) و وضع فرهنگی ابتدایی به وجود آمده بود، فقط توانست عناصر ادیان کشورهای همسایه متکاملتر - یعنی ییزانس و ایران - را به صورت ساده جذب کند. از آن جمله در صدد اسلام همچنانکه در دیگر ادیان جوامع کم رشد دیده شده، به اصول لایتغیر و دگماتیک کمتر توجه مبذول شده بوده و بیشتر به تشریفات و قواعد حیات دینی اهمیت داده می‌شده.

کلمه اسلام (از کلمه عربی «سلم» در یکی از معانی چون به باب چهارم برده شود) فرمانبرداری [در برابر خداوند] معنی می‌دهد. و بنابراین «مسلم» و «مسلمان» یعنی کسی که «اطاعت از خداوند کند». کلمه اسلام ۸ بار در قرآن آمده است^۱. و به موازات این کلمه در قرآن اصطلاح کلمه «ایمان» (از امن یعنی یقین داشتن (به نجات خویش)) و «دین» نیز دیده می‌شود. اما راجع به اصطلاح اخیر الذکر، اعراب سه کلمه متشابه بصوت «دین» داشتند که معانی مختلف را می‌رساند و هر يك در اصل به معنی دیگری بود: یکی «دین» آرامی - عبری، به معنی «داوری، حکم دادگاه، حکم داوری»^۲. دیگر «دن» و «دین» پارسی میانه که پیش از اسلام وارد زبان عربی شده بود به همان معنی «ایمان». بدین سبب کلمه «دین» به معانی گوناگون به کار می‌رفته. و ممکن بود به طور عام هر دینی را برساند، ولی بیشتر به دین اسلام اطلاق می‌شده. غالباً عقیدت اسلام را به نام

۱ - رجوع شود به قرآن، سوره ۳، آیه ۱۹: «ان الدین عند الله الاسلام» در نزد خداوند دین حقیقی همان اسلام است.

۲ - شهرستانی، ص ۲۷.

«ایمان» می‌خوانند و مجموع وظایف دینی مسلمانان را با کلمه «دین» بیان می‌کند. شهرستانی^۱ تعریف کلمه «دین» را - تعریفی که به محمد (ص) نسبت داده شده - به این شرح نقل می‌کند:

این مفهوم شامل «اسلام» یعنی پنج «رکن» اصول دین مسلمانان و ایمان (به حقیقت اسلام) و احسان - نیکوکاری معنوی - است. «ایمان» مستلزم «اعتقاد» و به زبان آوردن آن یعنی «اقرار» و کارهای نیک یا «اعمال» است.

اصل پنج «رکن» ایمان در دوران متقدم اسلامی تکوین یافت. این «ارکان» عبارتند از: ۱/ شهادت (کلمه عربی به معنی «گواهی» از ریشه «شهد»، «گواهی کردن»، در باب پنجم «شهد» اصطلاحاً به معنی «بیان ایمان») ۲/ صلوٰة (جمع عربی آن «صلوات» مترادف «نماز» فارسی)، ۳/ صوم (عربی است. معادل عبری میانه som)، ۴/ زکوة - یا احسان اجباری (عربی) ۵/ حج (عربی) در مکه و حرم کعبه.

نخستین «رکن» یعنی شهادت با این جمله بیان می‌شود: «لا اله الا الله، محمد رسول الله». تلفظ این کلمات بر هر مسلمانی واجب است^۲ و دواصل لایتغیر یادگم اسلامی را شامل می‌باشد: الف/ اقرار به وحدت خداوند و توحید. و ب/ شناختن رسالت محمد (ص). این دواصل را جنگانه مورد مطالعه قرار می‌دهیم.

اصل وحدت خداوند یا «توحید» در اسلام به طور پیگیر بیان شده است. اسلام تعلیم می‌دهد که جز «الله» خدایی نیست و چنانچه کسی وجود خدایان دیگر را جایز بشمرد گناه کبیره تکیب شده. چنانکه گفتیم^۳ پیش از اسلام و در ازمه بت پرستی و شرک، اعراب شمالی «الله» را، نعماند خدای واحد، بلکه همچون خدای اعلا و تعالی می‌شناختند. کلمه «الله» از «اله» عربی مشتق است (به معنی «خدا») به طور اعم. از ریشه سامی «ال» و «ابل» در زبان عبری *eloah*^۴ و سریانی (*alaha, eloha*)...

محمد (ص) اصل تثلیث مسیحیان (واحد سه صورت، یا تثلیث خدای واحد) را رد کرد. این اصل لایتغیر مسیحیت که بر پایه فلسفه صوری و استنتاجی یونانی بنا نهاده شده در نظر محمد (ص) متناقض آمد (یک نفر در وجود سه نفر). ساده تر بگوییم وی تثلیث را «شرک» می‌شمرد (کلمه عربی «شرک» به معنی «برای خدا شریک فائل شدن» است) بنا به تعالیم اسلام وجود

۱- شهرستانی، ص ۲۶. ۲- کافری که در برابر گواهان این کلمات را ادا کند مسلمان می‌شود (مکراهت که مرد کافر به عنوان نمونه دستوری و نحوی، این جملات را ادا کرده باشد). غیر مسلمانی که بخواهد اسلام آورد در محکمه قاضی باید حاضر شود، و در آنجا کلمات شهادت را در حضور گواهان مسلمان ادا کند. ۳- رجوع شود به مقدمه. ۴- شکل دستوری جمع elohim در کتاب مقدس یهود (یا عهد عتیق مسیحیان) به معنی مفرد یعنی «خدا» استعمال شده. اصطلاح elohim از دوران شرک باقی مانده بوده.

خداوند شریک ندارد، و از ماددزاده نشده، و نیز یبده و پسران و دخترانی ندارد. این سخنان که متوجه اصول لایتغیر تثلیث مسیحیت است، بیشتر علیه شرک و بت پرستی باستانی اعراب است، که خدایان مذکر و مؤنث بسیار داشتند. اسلام علی‌الرسم «خدایان دورغین» مشرکین را برای تشخیص آنها از خدای یکتا یا «الله»، اصنام و اوثان (مفرد عربی آنها: «صنم» و «وثن») نامید.

بناب‌تعالیم اسلامی خدا «واحد»^۱ به‌خویشتن و برای خویشتن موجود است و «حی» است^۲ و لایزال است «الصمد»^۳. و اول است و آخر است و ظاهر است و باطن است و به‌همه چیز داناست - هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن و هو بکل شیء علیم^۴ او خدای دوجهان یا «رب العالمین» است^۵ او ملک مقدس یا «الملك القدوس»^۶ است، صاحب روز بازپسین یا «مالك يوم الدين» است^۷، بهترین داور است «خير الحاكمين»^۸، اوروشنایی «النور» است^۹، «الحق» است^{۱۰} او «خالق» است^{۱۱}، زندگی بخش «المحيي» است و مرگ ده «المميت» است، او «آدمی» را از لخته خون آفرید^{۱۲} و به آدمی دانش را از طریق قلم عطا کرد^{۱۳}. او به آدمی از رنگ گردن نزدیکتر است و «نحن اقرب الیه من حبل الوريد»^{۱۴}، او «قادر» است^{۱۵}، «قوی» است، «علیم» است، و «وسمیع» و «بصیر» است^{۱۶} و الخ. در قرآن صفات بسیار دیگری نیز برای خداوند ذکر شده است. اسلام نیز، مانند مسیحیت، خدا را به‌دو صورت تصویر می‌نماید: از یکسو خدایی مهیب و سخت و مقتدر (الجبّار)^{۱۷} که نافرمانان را با آتش شعله‌ور تهدید می‌کند^{۱۸} و بی‌ایمانان را با آتش جاودانی دوزخ^{۱۹} می‌ترساند. او هر که را بخواد از راه برکتار می‌کند و هر که بازگشت کرد (به نزد خویش) رهبری می‌کند «ان الله یضل من یشاء و یهدی الیه من اناب...»^{۲۰}. از دیگر سو خدایی رحیم و رحمن (الرحمن الرحیم)^{۲۱} که بخشاینده گناهان است (الغفور، الغفار)^{۲۲} و دهنده است (الواهب) رزق دهنده است (الرزاق) و دوست دارنده است (الودود)^{۲۳}.

در قرآن راجع به خداوند به اصطلاحاتی برمی‌خوریم که صورتی ماوراء الطبیعه را به او نسبت می‌دهند و دیگر اصطلاحات که خدا را تشبیه به انسان می‌کند. (شبه انسان از کلمه یونانی «آنتروپوس» بمعنی «آدمی» و «مورف» بمعنی «مثل، شبیه») و گفته شده که بر تختی

- ۱- در بسیاری از جاهای قرآن. ۳- قرآن، سوره ۲، آیه ۲۵۶ و سوره ۱۳، آیه ۲. ۳- قرآن، سوره ۱۱۲، آیه ۲. ۴- قرآن، سوره ۱۵۷، آیه ۳. ۵- قرآن، سوره ۱۶، آیه ۲. ۶- قرآن، سوره ۱۵۹، آیه ۲۳ و سوره ۶۲، آیه ۱. ۷- قرآن، سوره ۱۸، آیه ۴. ۸- قرآن، سوره ۱۷، آیه ۸۷ و دیگر جاهای قرآن. ۹- قرآن، سوره ۲۴، آیه ۳۵. ۱۰- قرآن، سوره ۲۲، آیه ۶: «ذلک بان الله هوالحق» در بسیاری از جاهای دیگر قرآن. حق گذشته از این، «حقیقت مطلق» نیز معنی می‌دهد. ۱۱- قرآن، سوره ۱۵۹، آیه ۲۳. ۱۲- قرآن، سوره ۹۶، آیه ۲. ۱۳- قرآن، سوره ۹۶، آیه ۴. ۱۴- قرآن، سوره ۱۵۰، آیه ۱۶. ۱۵- قرآن، سوره ۲، آیه ۲۵. ۱۶- هر سه صفت در بسیاری از جاهای قرآن آمده است. ۱۷- قرآن، سوره ۱۵۹، آیه ۲۳. ۱۸- قرآن، سوره ۹۲، آیه ۱۴. ۱۹- قرآن، سوره ۱۶۴، آیه ۸. ۲۰- قرآن، سوره ۱۰۳، آیه ۲۷. ۲۱- در چندین جای قرآن. ۲۲- قرآن، سوره ۷۴، آیه ۱۵۳ و بسیاری جاهای دیگر. ۲۳- قرآن، سوره ۱۱۶، آیه ۹۰ و سوره ۸۵، آیه ۱۴.